

کلیسای عزیز،

خیلی وقت پیش، وقتی دخترانم هنوز بچه بودند، با آنها در یک منطقه پیاده راه می رفتم.
ناگهان دختر کوچکترم گفت:
"مامان، یک مرد اونجاس! چه اتفاقی افتاده؟"
مرد ظاهراً از روی نیمکت افتاده بود
به هر حال روی زمین جلوی نیمکت دراز کشیده بود.
افراد زیادی از آنجا گذشتند
برخی با عجله، برخی دیگر با آرامش، گپ زدن...
من هم متوجه او نمی شدم.
افکار در سرم می چرخید: «سکته قلبی؟
تشنج اپی؟ الکلی؟ سکته؟ مواد مخدر؟ دیابتی؟
دختر بزرگم بلافاصله گفت:
"نباید با آمبولانس تماس بگیریم!"
و البته بچه ها تشخیص دادند که اینجا شخصی است که نیاز به کمک دارد.

قانونی که در دل است -
نه در بهشت و نه در انتهای دیگر
نه در دریا، نه هیجا بلکه خیلی نزدیک است -
این همان چیزی است که قبلاً در کلام شنیدیم.

تمایل به کمک،
انگیزه عمل به نفع دیگران
آنچه کتاب مقدس عشق می نامد.

حرفی عمیق
و اغلب مورد سوء استفاده قرار می گیرد.
این یک احساس را توصیف می کند: در واقع رایج است
فقط رابطه شدید بین دو نفر
در تمام درجات، اما اغلب از آن برای حیوان خانگی، ماشین، لباس مورد علاقه یا پیتزای رستوران اطراف نیز استفاده می شود.

مشکل زبان آلمانی این هست که فقط یک کلمه Liebe را می داند.
انگلیسی بین:
I like دوست دارم و I love - بهترین ترجمه به صورت : عشق دارم هست
یونانی، زبان اصلی عهد جدید انجیل هست ،
که به طور دقیق تر وجود دارد:
اروس : مشتاق،
فیلیا: بیانگر نوعی عشق است
که در آن رابطه دوستانه در پیشزمینه است و
آگاپه عشق فداکار و بی چون چراس که می تونه حتی به دشمن باشه و او را دوست داشته باشی .

تنها یک کلمه برای "عشق" در زبان عبری وجود دارد: ahab.
این کلمه نشان دهنده اشکال بسیار متفاوت عشق است:
عشق به خدا و همچنین عشق خدا به ما ،
کار نیکو، دوست داشتن،علاقه
عشق بین دو جنس و تمایلات جنسی،
عشق به پول و هیچ...

در Septuagint، ترجمه باستانی
کتاب مقدس عبری به یونانی،
آهاب معمولاً "آگاه" ترجمه می شود.

عشق درون خود را احساس کنید، متوجه خواهید شد که این کلمه شبیه چیزی است که با احساس زیاد و یک رابطه فشرده همراه است.

با گرما، پروانه ها در شکم
و شاید حتی یک سرخویشی فوق العاده
اما عشق به دیگری انگار احساسی هست که نسبت به دیگری به من تحمیل شده است، که اصلا در درون خودم حس نمیکنم!

برنهارد سالومون جاکوبسون می گوید:
«عشق به همسایه، عشق
که از سرچشمه دلی گرم جاری می شود
یک الزام است
که تحقق آن فراتر از قلمرو تصور است.
آنچه تورات در اینجا از ما می خواهد این نیست
که ما باید شخصیت همه را دوست داشته باشیم،
انگار جاذبه ی مسحور کننده
هماهنگی همدلانه شخصیت ها
وجود ندارد و گویی انگیزه ذهنی است
ضدیت نسبت به برخی افراد حتی وجود نخواهد داشت. آنچه از ما خواسته می شود، مطالبه عملی است
خوشبختی همسایه به همین میزان
چقدر خودمان را دوست داشته باشیم.»

فرمان دوست داشتن همسایه در تلمود آمده است
همچنین با تشبیه توجیه شده است:
"خاخام بزرگ آکیوا تدریس می کند
مهمترین آیه این جمله است:
"همسایه خود را مانند خود دوست مدار" (لاویان 19:18). با این حال، همکاری بن عزای با آن مخالفت کرد
حتی بزرگتر این جمله از پیدایش 5: 1 است،
< اینها نسلهای آدم، بشریت هستند:
زمانی که خداوند اولین انسان را خلق کرد
او را به صورت خدا آفرید.
همه انسان ها به صورت خدا آفریده شده اند
و بنابراین در برابر خدا برابر هستند.»

همه انسان ها به صورت خدا آفریده شده اند...
در هر نیازمندی که ملاقات می کنم،
می توانم صورت خدا را ببینم که ظاهر می شود
من خود خدا را ملاقات می کنم!

خدا را ملاقات کنید، او را بشناسید:
آیا این مثل این نیست که بپرسیم آب چیست؟
نه با کلمات و جملات.
نه، فقط با پر کردن یک فنجان از آن و نوشیدن آن.
یا با پا گذاشتن و شنا کردن
بلکه بگذارم آب مرا حمل کند
چگونه می توانم یاد بگیرم که خدا کیست؟
نامه اول یوحنا، فصل ۴ آیات ۷-۱۲ اینطور پاسخ سوال های ما را می دهد :

«ای عزیزان، یکدیگر را محبت کنیم، زیرا محبت از خداست و هر که محبت می‌کند، از خدا مولود شده است و خدا را می‌شناسد. آن که محبت نمی‌کند، خدا را نشناخته است، زیرا خدا محبت است. محبت خدا اینچنین در میان ما آشکار شد که خدا پسر یگانه خود را به جهان فرستاد تا به واسطه او حیات داشته باشیم. محبت همین است، نه آنکه ما خدا را محبت کردیم، بلکه او ما را محبت کرد و پسر خود را فرستاد تا کفاره گناهان ما باشد. ای عزیزان، اگر خدا ما را اینچنین محبت کرد، ما نیز باید یکدیگر را محبت کنیم. هیچ‌کس هرگز خدا را ندیده است؛ اما اگر یکدیگر را محبت کنیم، خدا در ما ساکن است و محبت او در ما به کمال رسیده است.»

تو اینجا در میان ما هستی.
قلب ما را بگشا و به گفتار و شنیدنمان برکت بده. آمین

آیا این اضافه بار نیست؟
این تقاضای قوی برای دوست داشتن یکدیگر
که آیا او واقعا به من نزدیک است که من باید در کنار او باشم؟
بنابراین می پرسم چون می خواهم برای خودم تصمیم بگیرم چیزی که خودم را درگیر آن می کنم.
از منظر انسانی، بسیار زیاد است.
نویسنده نامه یوحنا نیز این را می داند، به همین دلیل است که از جماعت خود و هرکس که نامه او را می خواند استدعا می کند:
کسی که محبت ندارد خدا را نمی شناسد.

این یک فکر بسیار یهودی است که در انجام،
در عمل، اجازه دادن به خدا، نه در هیچ، بلکه در انجام احکام، تجربه می‌شود.
و احکام خدا چندان سخت نیست
آنها هم دور نیستند
نه پشت آب و نه در آسمان

بلکه مشکل همین‌هاست که از نظر عملی و پیاده سازی در زندگی روزمره آیا اشتیاق وجود دارد
اشتیاق به زندگی واقعی
اما در مسائل جزئی روزمره چیزی در مورد آن نمی دانم. من تحت تأثیر همه چیز ممکن، شرایط، ضرورت ها، آرزوها و برنامه
هایم، خودخواهی ام زندگی کنم .
سپس من همیشه فکر می کنم که باید همه معجزات را انجام دهم تا خواسته های احکام خدا را برآورده کنم و بعد احساس می
کنم در آن غرق شده ام.

اما خدا هیچ چیز بزرگ و هیچ کار خارق العاده ای از ما نمی خواهد.
او فقط عشق من را می خواهد.
که به من داد!

زیرا همانطور که در نامه یوحنا خواندم عشق از جانب خداست.

عشق.

دوست داشتن خدای یگانه، نامرئی و بی اندازه بزرگ،
با تمام قلبت، با تمام روحت و با تمام قدرتت.
و همسایه ام، مردم کنارم،
مثل خودم دوست داشته باشم
این دیگر چیز عجیبی نیست.
این یک حکم هم قدیمی و هم جدید است
مرکز تورات،
و مرکز پیام عیسی

عشق این نیست
که ما خدا را دوست داریم بلکه می دانیم او از قبل ما را محبت کرد.

معنی آن چیست؟
آیا برای ادای فرمان نباید تلاش کنم؟
خدا اول ما را دوست داشت.
بدون قید و شرط.
این عشق در عیسی آشکار شد.
در عیسی جدایی بین خدا و انسان لغو شده است،
تمامی تقصیر ها و ضعف های مرا عیسی به عهده گرفت
... و بدین ترتیب ما را با خدا آشتی داد.

پس این خداست که شروع می کند:
جدایی تموم شد
سرزنش تمام شد .
و او مرا دوست دارد

در این عشق خدا خودش را نشان می دهد
چون نمی توانم او را جور دیگری ببینم.
این تنها راهی است که می توانم بدانم خدا کیست.
و من فقط می توانم عشق را با شروع آن یاد بگیرم.
هر روز از نو
فقط اینکه باید بپذیرم دیگری با من فرق دارد.
برای همین نه بهترم و نه بیشتر می دانم.
کسی که من ملاقات می کنم همیشه شخصی است - مثل من - و مخلوق خدا، فرزند دلپندش - مانند من.
من می بینم که او کیست ؟
اما من نه باید آن را ارزیابی کنم و نه قضاوت کنم.
بلکه باید عشق بورزم -
همانطور که مارتین لوتر کینگ زمانی گفت عشق تنها قدرتی است که می تواند دشمن را به دوست تبدیل کند.
شاید عشق با تلاش من شروع شود
برای همدردی با همتای خود:
در این شرایط چه احساسی خواهم داشت
در حال حاضر چه آرزویی دارم...

گاهی اوقات خیلی حتی کم کافی است: اینکه گوش کنید، فقط آنجا باشید.
بخشی از راه با هم رفتن،
بارهای یکدیگر را با هم تحمل کنید و حمل کنید.
گاهی یک حرکت ساده در دست گرفتن کافی است -
کالسکه را روی تراموا بلند کنید،
ویلچر را از شبکه فاضلاب آزاد کنید...

کار نیکو نباید یک تجارت گسترده باشد.
و یا اینکه تصاحب شدن توسط هموعان که خطر بزرگی هست.
کار نیکو می تواند به معنای رها کردن، تسلیم شدن در برابر دیگران و پس گرفتن خود باشد.

آنچه مهم است انگیزه چنین عملی است: عشق.
و خدا عشق است به همین دلیل به ما انسان ها اهمیت می دهد.
وقتی انسان ها برام بی اهمیت نباشن، آنجا هست که شروع می کنم به دوست داشتنشون و محبت کردن
و هر که محبت دارد خدا در او ساکن هست ...

آمین